یادداشتهای خودمانی

شاعران و جنون!

اینکه شاعران،در طول تاریخ آدم‏های چندان خوش نامی‏ نبوده‏اند تقریبا مورد اتفاق است(البته بگذریم از عدهء خاصی که‏ دراوج قداست قرار دارند.)لابد افلاطون یک چیزی‏ می‏دانست که تصمی داشت شاعران را از مدینهء فاضلهء خودش‏ بیرون کند.(و چقدر شاعرها شانس آوردند که مدینهء فاضلهء افلاطون-مثل بقیهء مدینه‏های فاضله-پا نگرفت!)

سقراط رسما تأکید می‏کند که شاعران مستعد ابتلاء به‏ جنون‏اند و به عبارتی اصلا تا آدم یک تخته‏اش کم نباشد سراغ‏ شعر و شاعری نمی‏رود،و اگر برود هم شاعر به درد بخوری‏ نمی‏شود(معولم می‏شود که بی توفیقی اعلام می‏کند که شاعران به معنای‏ دقیق کلمه دیوانه‏اند!

بسیاری از اقوام،از جمله اعراب جاهلی،معتقد بودند که‏ شاعران بلندگوی اجنه و شیاطین‏اند!(خوب معلوم است وقتی‏ آدمهایی پیدا بشوند که روز تا شب درگوشه‏ای بنشینند وآه‏های‏ آتشین بکشند و حرفهای عجیب و غریب بزنند و به عالم و آدم هم‏ کار داشته باشند،می‏خواهید مردم قضاوت دیگری دربارهء آنها بکنند!؟)

ادعای مجنون بودن شاعران فقط مربوط به قدما نیست، کسانی چون فروید نیز هنرمند را پریش و آثار او را مولود اختلاف روانی دانسته‏اند،بعضی از شاعران نیز امثال:سافو، لوکرتیوس،ویّون،مارلو،کالینز،اسمارت،نروال،نیچه، پاوند و..همرسما یا خل و چل بوده‏اند یا از اختلالات‏ شخصیتی بارز برخوردا!بوده‏اند.البته این را هم بگوییم که‏ یونگ و پیروانش در این میان طرف هنرمند و شاعر جماعت را گرفته‏اند و آنها راکاملا سالم و بی‏عیب و نقص-البته از لحاظ روانی-دانسته‏اند.

البته،آدم وقتی اشعار مشعشع و پرمعنای!برخی از شاعران‏ معاصر را می‏خواند،ته دلش به این نتیجه می‏رسد که سخنان‏ قدما بی حکمت نبوده و بی‏خود حرف نمی‏زده‏اند!

مردم اندر حسرت«نقد»درست!

شاعری قدیمی را می‏شناسیم که استاد مهمل بافی و به هم‏ پیوستن الفاظ بی‏ربط بوده است؛می‏گویند تنها در چند بیت او شائبه‏ای از معنا وجود داشته است؛از جمله:

ز شلوار زنبور و افسار ببر فقط می‏توان ساخت،امّا به صبر!

از این مولانای مهمل باف که بگذریم،در زمانهء ما شاعران و منتقدانی وجود دارند که وجوه مشترکی با برخی سیاستمداران‏ دارند؛یعنی حرفهای زیبایی می‏زنند که هیچ معنای مشخصی از آنها به دست نمی‏آید!

یکی از اساتید بسیار فاضل و محترم دانشگاه که از قضا یکی‏ از مطرح‏ترین شاعران و ادبیان و منتقدان روزگار ماست،در یکی از جلسات درس خود می‏فرمود:«نشریات مختلف و فراوانی،در زمینه‏های گوناگون،به دست من می‏رسد که‏ معمولا بسیاری از مطالب آنها را به دقت می‏خوانم و استفاده‏ می‏کنم،که هر چه بیشیتر می‏خوانم،کمتر چیز از آنها دستگیرم می‏شود؛حال آنکه من آدمی هستم که عمرم را در این‏ راه صرف کرده‏ام و موضوع تخصص من ادبیات است و اگر بنا باشد که من مطلب را در باب شعر نقد شعر نفهمم تکلیف بقیهء خلایق معلوم است!»

پیش از فرمایش این استاد گارمی،اینحقیر هر وقت در نشریات و صفحات ادبی جراید-کثرالله امثالهم!-مطلب‏ پیچیده‏ای می‏خواندمو چیزی سردر نمی‏آوردم،فهم قاصر خودم را مقصر می‏دانستم و با خودم می‏گفتم:لابد از بی‏سوادی است که چیزی حالی‏ام نمی‏شود؛وگرنه یک منتقد صاحب نظر که بر نمی‏دارد یک صفحهء معتبر یک نشریهء وزین رطب و یابس به هم ببافد!امّا حالا-بعد از فرمایش استاد محترم‏ -به این نتیجه رسیده‏ام که برخی از منتقدین محترم یا بلد نیستند به زبان آدمیزاد حرف بزنند،یا اینکه قصد دارند خلایق را سر کار بگذارند و بی‏محتوایی حرفهایشان را در پشت عبارت پردازیهای‏ تودرتو-و در واقع بی‏معنی-بپوشانند(شاید هم هر دو احتمال با با هم بتوان داد!)آنچه آزار دهنده است فراوانی این‏ قبیل مطالب است به گونه‏ای که برای یافتن مصادیق آن زحمت‏ بسیاری لاز نیست!

راه‏حل‏هایی برای مشکل نشر شعر!

مدتی است که عدهء زیادی از شاعران پیر و جو.ان مملکت- حتی عده‏ای از شاعران سایر ممالک-دفتر مجلهء ما را نامه باران‏ و تلفن باران کرده‏اند که ما صده مجموعهء شعر را آمادهء چاپ‏ کرده‏ایم،ولی هیچ ناشر شیرپاک خورده‏ای پیدا نمی‏شود که آثار گران‏بار و گرانبهای ما را چاپ کند،و گله دارند که همهء ناشران با یک مشت بهانهء واهی!-مثل بالا بودن هزینه و باد کردن مجموعه‏ها روی دستشان-از این اقوام خداپسندانه شانه‏ خالی می‏کنند!

در این میان ما هر چه توضیح می‏دهیم که این قضیهء استنکاف‏ ناشران از چاپ آثار شاعران،ارتباط چندانی با شیر و پاک بودن‏ آن و امثال این مسائل ندارد و ریشهء کار را باید در جای دیگر جستجو کرد به خرج کسی نمی‏رود!

بالاخره تصمیم گرفته‏ایم خودمان آستینمان را بالا بزنیم و علی‏الحساب،دو راه حل عملی و پیشنهادکنیم تا نگویند شما چرا دست روی دست گذاشتاید و کاری نمی‏کندی و طرح و پیشنهادی نمی‏هید!

اولین طرح ما برای حل این معضل چاپ مجموعه‏های‏ مشترک است؛چند تا شاعر می‏توانند با هم جمع شوند و به‏ صورت دانگی با هم یک مجموعه را چاپ کنند؛مگر حتما باید یک مجموعه اسم یک شاعر را روی خودش داشته باشد،و مگر مجموعهء مشترک چه عیب و ایرادی دارد؟

راه حل دوم:ما تحقیق کرده‏ایم و به این نتیجه رسیده‏ایم که‏ بی‏رغبتی ناشران خصوصی و دولتی به چاپ مجموعه‏های‏ شعر،پیش از هر چیز به یک علت اساسی برمی‏گردد:بی‏ رغبتی مردم به شعر!البته یک موقع خیال نفرمایید که‏ می‏خواهیم به شاعران خوب معاصر گوشه و کنایه بزنیم و خدای ناکرده اشعار آنان را فاقد جذابیت بدانیم؛هرگز،ابدا، حاشا،کلا ...!پس به ضرس قاطع اعلام می‏کنیم که حکما باید اشکال کار در ذوق مردم باشد!(البته این ضرس ما خیلی‏ هم قاطع قاطع نیست،چون شاهدیم که دیوانهای شاعران کهن‏ و حتی هشت کتاب سهراب سپهری و...فروش خوبی‏ دارند)لذا یک فکری برای تحول ذوق عامهء مردم در راستای‏ شعر معاصر کرد!

شاعر دزد!

اخیرا روزنامه‏ها خبر از دستگیری یک شاعر جوان مصری‏ داده بودند که برای تأمین هزینهء چاپ آخرین مجموعه‏اش دست‏ به سرقت زده است.(این هم یک راه حلّ دیگر برای حلّ مشکل‏ چاپ و نشر شعر!ضمنا معلوم می‏شود ک این مشکل،یک‏ مشکل بین‏المللی است!)ما از حال و روز این شاعر مصری‏ اطلاعی نداریم،ولی شاعران-بلکه سارقانی-را سراغ داریم که‏ در روز روشن،مضامین-بلکه عین اشعار دیگران-را می‏دزدند و اینجا وآنجا به نام خودشان می‏چاپانند،حالا تصور بفرمایید که چنین شاعرانی بخواهند هزینهء چاپ مجموعه‏های مسروقهء خودشان را از راه سرقت اموال دیگران تأمین کنند...راستی‏ عجب دزد بازاری خواهد شد!

گودزیلای شعر فارسی!

«آیا هیچ تکانی غول خفته و تحلی رفتهء شعر فارسیر را بیدار خواهد کرد؟»این را یکی از همکاران خوب ما در یکی از هفته نامه‏های پر تیراژ هنری نوشته بود.صرف‏نظر از جواب‏هایی که به این سؤال می‏توان داد،باید در برابر تشبیهی‏ که در این جمله به کار رفته تأمل کرد.اگر واقعا شعر فارسی‏ چنین هیولای است،چه کار داریم که آن را از خواب بیدار کنیم؟!باید از این شاعر و منتقد گرامی پرسید حضرت عالی‏ نقد شعر می‏فرمایید یا مردم را می‏ترسانید!؟

واژه‏سازی یا واژه‏بازی!

اخیرا که مشغول بررسی و تصحیح یک نسخهء بسیار قدیمی‏ و منحصر به فرد بودم(این را برای آن دسته از خوانندگانی‏ می‏نویسم که گمان می‏کنند بعد از مرحوم غنی و قزوینی و... دیگر کسی نیست که ستی در تحقیق و تصحیح انتقادی و علمی‏ متون کهن داشته باشد!)در حاشیهء یکی از صفحات آن نسخه، قطعه شعری دیدم که ظاهرا از مولانا زکریا راضی!-شاعر قرن نهم یا دهم و شاید پانزدهم هجری!-است.جالب‏تر از همه موضوع شعر بود که نظرم را جلب کرد و من در مورد جریان‏ واژه‏سازی‏های بی رویه بود.چون اخیرا هم این مبحث به‏ کوشش پاسداران زبان پارسی و پالایشگران و ویرایشگران و پیرایشگران زمان در جامعهء ما مطرح شده،بد ندیدم که عین‏ شعر آن مرحوم مغفور را در اینجا نقل کنم.البته یک مختصر اشکالاتی در قافیهء برخی از ابیات هست که شما هم بزرگوارانه‏ ازآن صرف‏نظر می‏فرمایید!

بیا مدتی تکنوازی کنیم‏ زبان بازی و واژه سازی کنیم‏ اگر قاب بازی دلت را زده‏ست‏ بیا مدتی واژه‏بازی کنیم‏ به یاری«یارانه»«سوبسید»را ز روی زمین پاکسازی کنیم‏ زبانی بسازیم و آن را تهی‏ ز معنا و الفاظ تازی کنیم زبان زمان«هووخ شتره»را بیا باز هم!بازسازی کنیم‏ بر الفاظ تازی بتازیم و باز در این معرکه ترکتازی کنیم‏ به دانش اگر سر به زیر آمدیم‏ از این راه‏ها سرافرازی کنیم‏ کلاهی نداریم از معرفت‏ که آن را بگیریم و قازی!کنیم‏ ز«کارانه»کاری نیامد،بیا به لفظی دگر دست یازی کنیم‏ زبانی که مظلوم و بی‏صاحب است‏ مبدل به اسباب بازی کنیم!

آخرین تحقیقات در مورد بوی سیب، افق تکنیک،نقش تاریخی اثر و خیلی‏ چیزهای دیگر!

به راستی اگر مقالات و تحقیقات متنوع ادبی و صفحات‏ شعر جراید نبود،همگی ما،از عالم و عامی،از اطلاعات و حقایق گسترده و فراوانی بی‏خبر واز نکات و لطایف!فراوانی‏ بی‏اطلاع می‏ماندیم،می‏گویید نه!تنها قسمتی از مقاله‏ای که‏ تصادفا در جلو چشم ما سبز شده-از یکی از جراید کثیرالانتشار روز-نقل می‏کنیم.عنوان مقاله این است:«اولین روز زمین با بوی سیب آغاز شد»(بیان ارتباط این مقاله با اصل مطلب، آسوده‏سری خواهد ومهتاب شبی،که ما نداریم!)

امّا قسمتی از مقاله که قول داده بودیم: «به راستی جوانانی که در افق تکنیک به جنون تصویر گرفتار آمده‏اند،چگونه می‏خواهند با تکه‏پردازیهای عمودی و بازیهای‏ افقی،حافظان شریع و بیدلان تفکر شعر و ادبیات این مرز و بوم باشند.راستی مگر اصالت نهفته در تاریخ و فرهنگ ما نبود که تماشای امروزی را نصیب صدها بیدل و حافظ و صائب و مولانا کرد و مگر نه این است که نگاه‏های خیابانی و روزمرگی‏های اجتماعی قادر به ساختن تهمتنی برای پهلوانی در این عرصه نیستند و در کمال تأسف و تألّم برخی جوانان امروز شعر ما،با معماری کلمات و هندسهء ایماژ و مقلد چشم و گوش بستهء این و آن بودن،در عمل پشت به جوانمردان دوران‏ ماضی و مستقبل شعر فارسی کرده‏اند...»

خدا وکیلی تا به حال عبارتی این چنین فصیح و بلیغ و فخیم‏ و سلیس واجد مضامین و نکات و اطلاعات و لطایف(هر چه‏ می‏خواهیم این کلمه را به کار نبریم نمی‏شود!)دیده‏اید،یا شنیده‏اید؟

دراین عبارت،نویسنده که خود از شاعران جوان است، پیرانه نکاتی را به«برخی جوانان امروز شعر ما»گوشزد کرده‏ است تا جوانان دیروز شعر ما هم حساب کار را بکنند!البته‏ شاعران امروز شعر ما باید روزها و بلکه ماهها عقل‏هایشان راروی هم بگذارند تا بفهمند تعبیراتی چون:«افق تکنیک»و «جنون تصویر»و«تکه پردازی عمودی»و«بازیهای افقی»و «هندسهء ایمائ»یعنی چه!

اجمالا خوانندهء تیز چشم در همین چند سطر به نکات جدید اجتماعی و تاریخی پی می‏برد که مسلما در هیچ یک از مآخذ قدیم و جدی نیامده و از کشفیات منتقد جوان ماست؛یکی‏ اینکه جوانانی وجود دارند که در نقطه‏ای به اسم«افق تکنیک»به‏ نوعی جنون به نام«جنون تصویر»گرفتار آمده‏اند(ای نوع‏ جنون احتمالا با جنون گاوی و انواع مشابه آن تفاوت دارد!)از عوارض این جنون ظاهرا آن است که فرد مبتلا،به اعمال‏ محیّر العقولی مثل«تکه پردازی‏های عمودی و بازی‏های افقی» دست می‏زند!

نکتهء دیگری که یقینا باورنکردنی است و برای نخستین بار مطرح شده«وجود صدها بیدل و حافظ و صائب و مولانا»در تاریخ و فرهنگماست که همگی آنها در عین اینکه در دیروز تاریخ زندگی می‏کرده‏اند،-از قدرت خدا-دارای«تماشای‏ امروزی»بوده‏اند!(بیچاره نویسندهء فرهنگ سخنوران که گمان‏ می‏کرد تنها چند تایی شاعر با تخلص«بیدل»و چند نفر حافظ و صائب وجود دارد و از وجود شاعرانی چون صائب بروجردی، بیدل قزوینی،مولانای میان دوآبی و دست آخر«حافظ بروجنی» بی خبر بوده است!)

نویسندهء محترم سرانجام با لحن اعلامیه‏ای مجالس ترحیم‏ افزوده‏اند:«در کمال تأسف و تألم برخی جوانان امروز...در عمل پشت به جوانمردان دوران ماضی و مستقبل شعر فارسی‏ کرداند»(ببینید چه جوان‏هایی پیدا می‏شوند!آدم چرا باید با اعمال و رفتار ناهنجار خودش عملا به جوانمردان ماضی و مستقبل-یعنی جوانمردانی که در آینده قدم به عرصهء وجود می‏گذارند و در حال حاضر معدوم هستند!-پشت کند!

نویسندهء مطلب«اولین روز...»در فصل مشبعی از گفتار نغز خودشان همچنین به محث«نقش تاریخی یک اثر»و تأثیر آن درماندگای آن پرداخته ونکات دققی را از قول یک دوست‏ ناشناخته!نقل فرموده‏اند که از قضا شباهت غریبی با جملات‏ مقاله‏ای از دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی دارد(گاه عین‏ عبارات آقای شفیعی به ذهن و زبان دوست ناشناختهء منتقد عزیز ما توارد شده است!)با توجه به اینکه مقالهء آقای دکتر شفیعی‏ کدکنی مدتی قبل از مقالهء مورد بحث با عنوان:«نقش تاریخی و خلاقیت فردی»در یکی از مجلات منتشر شده و طبعا ایشان از اضافات دوست ناشناختهء نویسندهء ما بی‏خبر بوده‏اند پیدا کنید پرتقال فروش را!

خدا می‏داند که قصد مچ‏گیری نداشتیم و نمی‏خواستیم اول‏ بسم الله کسی را دلخور کنیم.ولی معهتقدیم که بالاخره کسی‏ باید حساب این مقاله سازی‏ها و آن عبارت پردازی‏ها را برسد و بی رود در بایستی آنها را حلاجی کند(این حلاجی البته با پنبهء دیگران را زدن فرق دارد!)به این امید که در آینده کمتر شاهد چنین آثار و نوشته‏هایی باشیم.